

دادرسی کیفری

نظری به ضوابط و روندهای بین‌المللی - قسمت دوم

◀ هانس یورگ آکبرخت

۳- عدم دادرسی اختیاری: سیاست‌های انحرافی

اولین روندی که باید مورد توجه قرار گیرد، آن است که اختیار رد پرونده‌های کیفری هرچه بیشتر به دادرسی اختصاص یافته و در نتیجه اختیار تعیین مجازات به دادستان واگذار شود. در دهه ۱۹۶۰ پدیده جرایم جمعی و به همراه آن مسائل جدی عدم ظرفیت برای مبارزه با آن آشکار شد. در این برهه از زمان در آلمان و همچنین سایر کشورهای اروپایی که از اصل حقانیت قانون پیروی می‌کردند، خط مشی‌های عدم دادرسی تحول یافته و مبانی قانونی عدم دادرسی به صلاحدید دادستان مطرح شد. (برای مثال، رجوع کنید به بند ۱۵۳ آیین دادرسی کیفری آلمان).

در نظام‌هایی (مانند نظام‌های مبتنی بر قانون عرفی: فرانسه، هلند، بلژیک) که اصل تغییر عقیده قابل اجراست، خط مشی‌های مربوط به عدم دادرسی می‌تواند بر اساس اختیار کلی خدمات دادستانی (یا پلیس مثل انگلستان / ویلز) برای رد پرونده‌ها به دلیل تغییر عقیده استوار باشد. بند ۱۵۳ آیین دادرسی آلمان تصریح می‌کند که اگر گناه شخص مظنون جزئی باشد، دادستان می‌تواند پرونده را رد کند. با این مفهوم ترکیبی از عناصر عینی و ذهنی به عنوان عامل تصمیم‌گیرنده در رد پرونده مطرح شده است. عنصر عینی به جدی بودن تخلف در رابطه با خسارات یا صدمات وارده اشاره کرده و عنصر ذهنی به مقدار تعدد یا درجه خطای شخص متخلف اشاره می‌کند. اگرچه رد دعاوی به اختیار دادستان گذارده شده است، ولی دادگاه باید هر تصمیم عدم دادرسی را تایید کند.

پرونده‌های جنایی قابل رد نبوده و نیست. طرح عنصر «تغییر عقیده» در دهه ۱۹۶۰ بر اساس تعداد رو

به ازدیاد پرونده‌ها توجه می‌شد ولی خط مشی کیفری بر غیرکیفری کردن بسیاری از رفتارها نیز تمرکز می‌کرد که گمان می‌رفت بتوان در چارچوب مجازات‌های اداری بهتر با آن روبه‌رو شد. تخلفات رانندگی بالاخص به «تخلفات اداری» تنزل پیدا کرد که تنها جرایم اداری به آن تعلق می‌گیرد. یک مقام مرکزی در داخل تشکیلات اداری عمومی کشور جرایم اداری را تحمیل می‌کند و متخلف جریمه شده می‌تواند در دادگاه عادی از آن پژوهش بخواهد. از آن زمان به بعد چنین اختیاراتی بسط و توسعه یافته است. اگرچه در آغاز خط‌مشی‌های عدم دادرسی فقط در مورد جرایم جمعی کوچک توجیه می‌شد، ولی جنبه انحرافی آن (که اساسا بر پایه تئوری برچسب و داغ ننگ زدن استوار بود) علی‌الخصوص از دهه ۱۹۷۰ اضافه شد.

از اواسط ۱۹۷۰، اختیارات دادستان برای رد دعاوی کیفری حتی در زمینه حقوق

کیفری نوجوانان به نحو قابل ملاحظه‌ای توسعه یافت. با تکیه بر بند ۱۵۳ - الف آیین دادرسی کیفری آلمان، دادستان عمومی می‌توانست در صورتی که متخلف شرایط (تادیبی) تعیین شده توسط دادستان عمومی را رعایت کند، پرونده‌های مربوط به جرایم جزئی را رد کند. این شرایط عبارتند از:

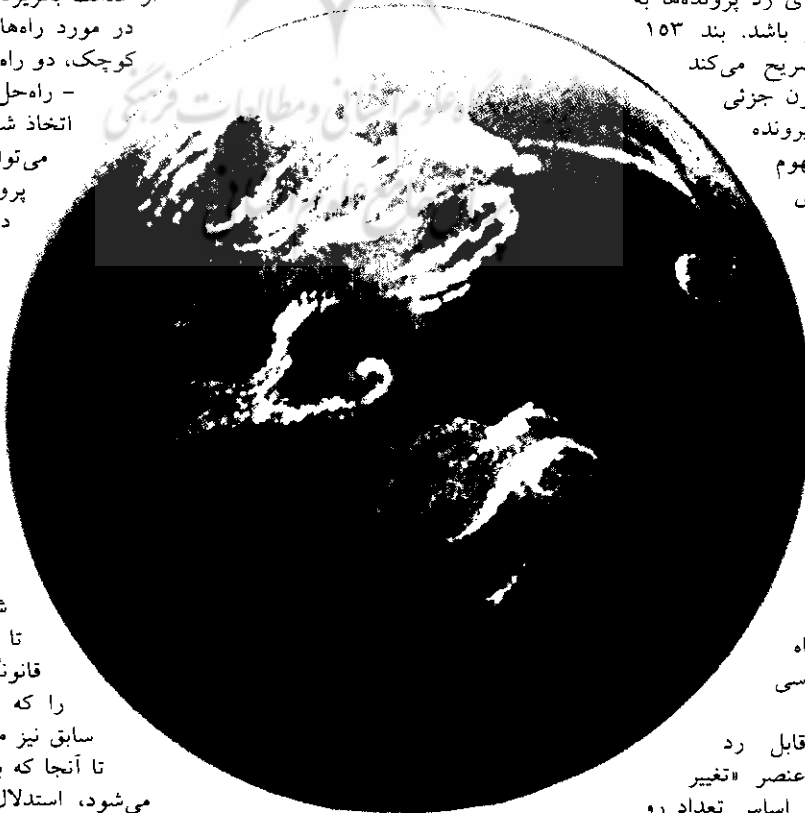
- پرداخت جریمه به امور خیریه (یا به دولت)
- خدمت در جامعه
- پرداخت غرامت به قربانی یا حضور در طرح‌های آشتی‌پذیری قربانی و متخلف
- و یا انجام وظایف محافظت و نگاهداری

بحث پیرامون عناصر تغییر عقیده، راه‌های اصولی مقابله با تخلفات کوچک و نیز این مسئله را تاکید کرد که آیا دادن اختیار به دادستان برای تحمیل مجازات شبه کیفری از اصل برائت تخلف می‌ورزد یا خیر. و بالاخره انتقاد به دنبال این ادعا که چنین رهیافت‌هایی به مظنونین غنی اجازه می‌دهد از عدالت بگریزند، مطرح شد.

در مورد راه‌های اصولی مقابله با جرایم کوچک، دو راه چاره وجود دارد:

- راه‌حل شکلی که در قانون آلمان اتخاذ شده مقرر می‌دارد که دادرسی می‌تواند به دلیل جزئی بودن پرونده‌ها به طریقی غیر از دادرسی (روش انحرافی) به آنها رسیدگی کند.

- راه‌حل پایه‌ای قانون کیفری که در آن جزئی بودن تخلفات، خصوصیت آن تلقی شده و از این طریق راه‌حل کلی فراهم می‌کند. در نتیجه، ماهیت جزئی تخلف مانع از آن می‌شود که امکانی برای تعیین تخلف کیفری انجام شده وجود داشته باشد تا بتوان آن را پیگیری کرد. قانونگذاران اتریشی این اصل را که در کشورهای سوسیالیستی سابق نیز مرسوم بود، اتخاذ کرده‌اند. تا آنجا که به نقض اصل برائت مربوط می‌شود، استدلال شد که رضایت شخص



مظنون لازم است که می‌تواند مانع تعیین مجازات کیفری (که محققان متضمن عناصر عنف‌آمیزی می‌باشد) گردد.

سوال سوم مبنی بر اینکه آیا شخص مظنون واقعا می‌تواند از عدالت و مجازات بگریزد مسائلی را به وجود می‌آورد که هنوز حل نشده است. علیهذا، در بسیاری از کشورها مسائل مشابهی در رابطه با جرم به عنوان استاندارد مجازات نیز وجود دارد. تا آنجا که به تامین رفتار غیرتبعیض‌آمیز و مساوی با مظنونین کیفری مربوط می‌شود، جرایم کیفری همیشه تا حدی به ساختار اجتماعی بستگی خواهد داشت. ولی این

مسئله نیز مطرح می‌شود که راه‌حل رد پرونده نه تنها می‌تواند برای گریختن از تخلفات جزئی به کار رود، بلکه می‌تواند برای رد دادرسی‌های پیچیده و احتمالا طولانی نیز به کار گرفته شود که عمدتا متضمن پرونده‌های مربوط به تخلفات اقتصادی یا

محیط زیست بوده و شرکت‌ها مرتکب آن می‌شوند. یافته‌های موجود حامی این نظر است: برای مثال، در جرایم مربوط به محیط زیست، بالاترین تعداد پرونده‌های رد شده را می‌توان در گروه تخلفات مربوط به شرکت‌ها یافت در حالی که جرایم مربوط به محیط زیست که در مقایسه کوچک‌تر (انفرادی) مطرح می‌شود، مسئله‌ای از نظر مدارک ایجاد نکرده و مرتبا از طریق سیستم فرآیند می‌شود. با نگاه به کشورهای اروپایی خواهیم دید که جرم‌های مشروط که توسط دادستان عمومی تحمیل می‌شود به طور وسیع در نظام کشورهایمانند هلند، فرانسه و اتریش وارد شده است.

در آلمان اگر دادستان نتیجه‌گیری کند که پرونده از نقطه نظر اثبات گناه پیچیده نبوده و تحمیل جرم مجازات کافی است، در آن صورت دادستان می‌تواند یک دستور جزایی را به قاضی پیشنهاد کند که در آن به علاوه کیفرخواست، جرم‌های (طبق نظام جرم روز) نیز تسلیم می‌نماید. اگر دادگاه با پیشنهاد دادستان موافقت کند، یک دستور جزایی به وسیله پست برای شخص مظنون فرستاده می‌شود و وی می‌تواند ظرف مدت دو هفته از دستور مزبور پژوهش بخواند. اگر تقاضای پژوهش به ثبت برسد، در آن صورت رسیدگی‌های عادی صورت خواهد گرفت.

گسترش دائمی اختیارات دادستان برای رد دعوی و گسترش اصل «تغییر عقیده» در دادرسی کیفری از آغاز مورد انتقاد بوده است. منتقدین به موضع اسفبار قربانی جرم و مظنون کیفری هر دو اشاره می‌کنند.

در رابطه با قربانی جرم، باید توجه داشت که در اکثر پرونده‌های رد شده به موجب بندهای ۱۵۳ و ۱۵۳ - الف آیین دادرسی کیفری آلمان، قربانی تقاضای پژوهش نمی‌کند.

یک رویه داخلی برای ثبت شکایات وجود دارد که طبق تحقیق انجام شده به ندرت به کار رفته و به علاوه به مداخله موفقیت‌آمیز قربانیان جرم منجر نمی‌شود. نظام فرانسه از این امر مستثنی است زیرا عدم دادرسی فقط هنگامی که خسارت قربانی جبران شده باشد، قابل اجراست. رد دعوی همچنین می‌تواند بر وضعیت شخص مظنون تاثیر بگذارد.

شخص مظنون اصولا علیه رد پرونده پژوهش نخواهد خواست و به علاوه اعتراف شخص مظنون الزامی نیست. در صورت رد غیرمشروط پرونده، شخص مظنون نمی‌تواند پژوهش بخواند تا محاکمه علنی صورت گیرد. اگرچه در صورت

رد مشروط پرونده شخص مظنون مجبور به قبول شرایط تحمیلی نبوده و می‌تواند خواستار محاکمه علنی شود ولی روشن است که به مظنونین فشار وارد می‌شود تا رد مشروط پرونده را بپذیرند. این فشار از بدنامی وابسته به یک محاکمه کیفری علنی و نیز عدم اطمینان در مورد نتیجه محاکمه ناشی می‌شود زیرا این خطر وجود دارد که مجازات‌های تحمیلی بالاتر از شرطی باشد که دادستان عمومی پیشنهاد کرده است.

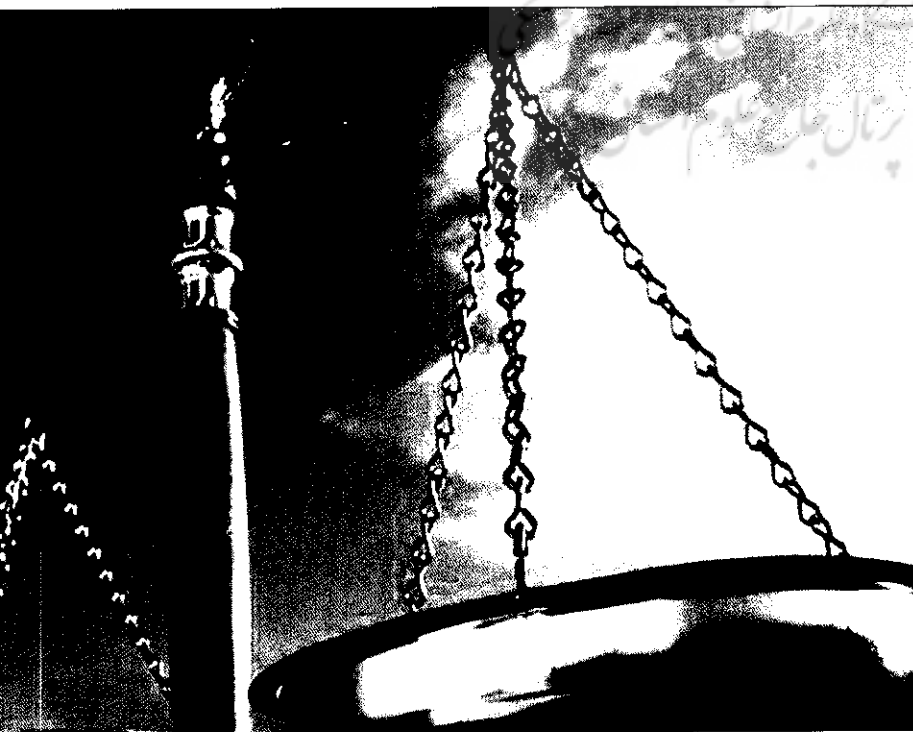
همچنین انتقاد شده است که عدم دادرسی و جرم‌های مربوطه می‌تواند به منظور اجتناب از تیرنه به دلیل ادله و شواهد ناکافی به کار رود. ۲. به علاوه، در مورد ناسازگاری خط مشی‌های عدم دادرسی که با رد بیش از پیش پرونده‌ها توسط دادسرا بروز می‌کند نیز دلواپسی وجود دارد. این ناسازگاری در مورد متخلفین جوان که بر پایه حقوق کیفری نوجوانان با آنان رفتار می‌شود، حتی بیشتر نمایان می‌شود.

ریشه تفاوت‌های موجود در تعداد دعاوی رد شده را می‌توان محققا در فرهنگ دادگاه و دادرسی کیفری آلمان و نیز در خط مشی‌های مختلف تنفیذ قانون که در هر یک از ایالات آلمان اتخاذ شده است، جست‌وجو کرد. استفاده از این تفاوت‌ها به عنوان شرایط شبه‌تجربی برای آزمایش فرضیه‌های مربوط به تاثیر خط مشی‌های گوناگون تنفیذ قانون نتایج متفاوتی را از نقطه نظر تعداد جرائم تکراری به دست نداده است.

برای خلاصه کردن مسائل، می‌توان این سوال را مطرح کرد که تا چه حد می‌توان از طریق وضع قوانین کیفری، دادرسی کیفری را ساده و موثر نمود. آیا در دادرسی کیفری اصولی هست که نتوان ساده نمود؟ به عبارت دیگر «حداقل اصول عدالت کیفری» که نمی‌توان به نفع دولت و برای صرفه‌جویی در پول یا برای کاراتر کردن حقوق کیفری فدا کرد چیست؟

در واقع می‌توان به این نتیجه رسید که قانونگذاران آلمان در تقلیل نظام نظارت که برای عدالت کیفری امری اساسی است مبالغه کرده‌اند. به علاوه، نقش قاضی کاهش

قانونگذاران آلمان در تقلیل نظام نظارت که برای عدالت کیفری امری اساسی است مبالغه کرده‌اند. به علاوه، نقش قاضی کاهش یافته و قربانیان و همچنین متخلفین از حقوق پایه‌ای خود محروم شده‌اند.



یافته و قربانیان و همچنین متخلفین از حقوق پایه‌ای خود محروم شده‌اند.

برای ارزیابی خط مشی‌های مربوط به ساده و موثر کردن دادرسی کیفری، اولین سوال باید این باشد که آیا غیرکیفری کردن برخی رفتارهای کیفری را می‌توان در نظر گرفت یا خیر؟ و اگر غیرکیفری کردن رفتار مطرح نباشد، در آن صورت تصمیمات دادسرا باید به نحو موثر و کارا کنترل شود؟ در جمهوری فدرال آلمان پیشنهادات مربوط به مسئله رسیدگی به تخلفات جزئی در جهت تعیین دادرسی‌های ساده شده و مجزا در مقابل دادگاه که باید اختیارات آن در زمینه میانجیگری یا جبران خسارت محدود باشد، سیر می‌نماید.

برای مثال، در آلمان تقریباً ۵۰ درصد پرونده‌های کیفری (که اصولاً می‌تواند به دادگاه رفته و محاکمه شود) بر مبنای اختیارات دادستان عمومی در تصمیم‌گیری رد می‌شود. در سایر کشورهای اروپایی نیز تحول مشابهی مشاهده می‌شود.^۳ روند دومی نیز وجود دارد که در آن موضع عناصر اجرایی در کنترل جرایم تقویت شده است.

دادرسی‌های ساده شده یا سریع که دادستان را نسبت به تعیین مجازات در موضع تصمیم‌گیری قرار می‌دهد به سرعت گسترش یافته و به وسیله مهمی برای پاسخگویی به جرایم تبدیل شده است. بنابراین، در نتیجه روندهای مذکور در فوق، امروزه فقط در مورد تعداد کمی از پرونده‌های کیفری به موجب رژیم قضائی سنتی یعنی محاکمه کیفری تصمیم‌گیری می‌شود. یک عنصر مهم در توجیه عدم تمایل نسبت به دادرسی‌های رسمی و قضائی، عبارت از جلب رضایت (و اعتراف) مدافع می‌باشد. علیهذا، چنین توجیهاتی مسئله‌آمیز است زیرا می‌توان به آسانی شخص مظنون را که با امکان محاکمه به جای دادرسی سریع و نیز مجازات اضافه احتمالی به دلیل عدم قبول پیشنهاد راه‌حل‌های ساده‌تر مواجه است، تحت فشار قرار داد تا رضایت داده و اعتراف کند.

اهمیت رو به ازدیاد دادستان در نظام عدالت کیفری و رسیدگی به پرونده‌ها از طریق این نظام محققاً به دلواپسی‌های جدیدی پیرامون استقلال دادستان منجر شده است. در آلمان مناظره گسترده‌ای پیرامون معنای استقلال در چارچوب دادرسی و چگونگی سازماندهی رابطه بین نظام سیاسی و خدمات دادرسی وجود دارد.

علیهذا، در بند ۱۴۶ قانون خدمات دادرسی به سادگی بیان شده است که: دادستان‌ها باید از بخشنامه‌های صادره توسط روسای مافوق خود پیروی کنند. بنابراین مطابق این بند، رئیس خدمات دادرسی، دادستان کل و (بر طبق تفکر جاری) وزیر دادگستری نیز مجاز می‌باشند تا تصمیمات هر دادستان در

پرونده‌های کیفری را هدایت کرده و بر آنها نظارت کنند.

چنین بخشنامه‌هایی باید مانند راهبردهای کلی صادر شود ولی می‌تواند به پرونده‌های مجزا نیز مربوط شود. در اینجا باید به «راهبردهای دادرسی کیفری و اداری» آلمان اشاره کرد که توسط وزرای دادگستری کلیه ایالات آلمان و به منظور تامین چارچوبی تفسیری برای ارتقا انصاف در تصمیم‌گیری تصویب شده است. راهبردهای کلی در سطح نظام‌های دادرسی ایالتی از اهمیت روزافزونی در زمینه خط‌مشی‌های عدم دادرسی برخوردار است.

علیهذا اطلاع زیادی در مورد نوع و ماهیت راهبردها در زمینه دادرسی کیفری بزرگسالان در دست نیست. بیشتر اطلاعات در مورد راهبردهای مربوط به رویه‌های انحرافی در زمینه عدالت نوجوانان بوده و یکی از تصمیمات دادگاه آلمان علی‌الخصوص به

مسئله رویه‌های متفاوت عدم دادرسی و رفتار مساوی اشاره می‌کند.

اجرای قوانین کیفری مربوط به مواد مخدر منجر به تعداد بسیار متفاوت پرونده‌های رد شده یا عدم دادرسی در ایالات مختلف خاصه در صورت داشتن مقدار کمی مواد مخدر برای استفاده شخصی شده است. دادگاه قانون اساسی اظهار داشت که چنین رویه‌ای را نمی‌توان در پرتو ماده ۳ قانون اساسی آلمان (که خواستار رفتار مساوی است) تحمل نمود. دادگاه قانون اساسی استدلال نمود که به منظور حفظ بهداشت عمومی می‌توان تخلفات مخاطره‌آمیز را (که برخلاف تخلفات مبتنی بر نتیجه خواستار هیچ‌گونه ادله و شواهدی حاکی از صدمات وارده به بهداشت عمومی نیست) در نظر گرفته و تصور کرد که قانون تخلفات همچنین شامل رفتاری شود که گهگاه خطرات کم و بی‌اهمیتی برای بهداشت عمومی به وجود آورد. این امر، خاصه در مواردی مصداق دارد که تخلفات مربوط به مواد مخدر از تصرف (ابتیاع، وارد کردن و غیره) مقادیر کم (به خصوص شاهدانه) و فقط برای استفاده شخصی تشکیل شده باشد. دادگاه قانون اساسی اظهار داشت که در چنین مواردی اگرچه تهدید به مجازات باید مشروع شناخته شود زیرا قسمتی از مواد مخدر می‌تواند به کسانی غیر از شخص متصرف سرایت کند، ولی خطر واقعی برای بهداشت عمومی آنقدر کم است که مجازات کیفری می‌تواند پاسخ غیرمتناسبی به حساب آید (در نتیجه مرحله سوم آزمایش تناسب جرم و مجازات).

دادگاه قانون اساسی از واقعیات مزبور نتیجه‌گیری کرد که می‌توان از طریق توسعه و اجرای یک خط مشی متوافق و متحدالشکل در مورد عدم دادرسی یک سری پرونده‌های مربوط به مواد مخدر، از تخلفات مربوط به اصل متناسب بودن جرم و مجازات و همچنین حق رفتار مساوی اجتناب کرد. چنین پرونده‌هایی مربوط به مقدار کمی مواد مخدر کنترل شده و همچنین تصرف، ابتیاع و وارد کردن آنها برای استفاده شخصی می‌باشد. بنابراین، در نتیجه تصمیم دادگاه قانون اساسی، تصرف (ولی همچنین وارد کردن یا ابتیاع) مقادیر کم شاهدانه (که اساساً بهداشت عمومی را تهدید نمی‌کند) نباید مورد دادرسی قرار گیرد زیرا چنین دادرسی غیرمتناسب خواهد بود.

به منظور اجرای حق رفتار مساوی، چنین عدم دادرسی باید در سراسر آلمان بر معیارهای مساوی استوار باشد. مسئله‌ای که

حق داخلی هدایت دادرسی، از طریق اختیار هدایت آن در چارچوب خدمات دادرسی تعیین می‌شود و حق خارجی هدایت دادرسی از طریق اختیار وزیر دادگستری مطرح می‌گردد.

از این تصمیم ناشی می‌شود آن است که در صورت عدم اجماع نظر در بین ایالات مختلف، هیچ طریقی برای توسعه و اجرای یک خط مشی متحدالشکل عدم دادرسی وجود نخواهد داشت. به همین دلیل استدلال دادگاه قانون اساسی باید به این قاعده منجر شود که قانونگذار باید قانون را تغییر داده و معیارهای مزبور (مقادیر کم و استفاده شخصی) را به عنوان مشخصات اصلی تخلف در آن بگنجانند. واضح است که اختلاف موجود در تعداد موارد عدم دادرسی در دهه ۱۹۹۰ از بین نرفت. هر یک از ایالات از خط مشی‌های مخصوص خود در مورد مواد مخدر پیروی کرده و بر اساس راهبردهای عدم دادرسی متفاوت، تعداد مختلفی از پرونده‌های مربوط به مواد مخدر را رد می‌کند.

۵ - سیاست و دادرسی

حق داخلی هدایت دادرسی، از طریق اختیار هدایت آن در چارچوب خدمات دادرسی تعیین می‌شود و حق خارجی هدایت دادرسی از طریق اختیار وزیر دادگستری مطرح می‌گردد. انواع مخصوص این اختیارات مربوط به حق دادستان مافوق می‌شود که می‌تواند در پرونده‌ای مداخله کرده و آن را از دادستان مربوطه اخذ و خود به آن رسیدگی کرده (حق تفویض) یا آن را به دادستان دیگری واگذار نماید (حق جایگزینی). هیچ‌گونه محدودیت قانونی در مورد اختیار هدایت پرونده‌های دادستان‌ها وجود ندارد. علیهذا، علی‌الاصول و به اتفاق آرا فرض می‌شود که محدودیت‌هایی ناشی از دو اصل زیر وجود دارد:

- اصل حقانیت قانون
- قانون ماهوی کیفری

و نیز محقق است که وزیر دادگستری شخصا به پرونده‌ای رسیدگی نخواهد کرد (بدون حق تفویض). به علاوه، اختیارات دادستان‌های مافوق برای هدایت پرونده در طول محاکمه محدود است زیرا عدم شرکت در محاکمه مانع از آن می‌شود که دستورالعمل‌های متاثر از اطلاعات تولید شده در طول محاکمه به کار گرفته شود و نهایتاً، می‌توان علیه کلیه دستورالعمل‌هایی که بر طبق نظر حقوقی دادستان مامور دادرسی پرونده متناقض با قانون یا ماهیت پرونده باشد (به طور غیررسمی) پژوهش خواست.

در مورد محدودیتی که اصل حقانیت قانون به وجود می‌آورد، دادستان می‌تواند همواره استدلال کند که عدم دادرسی در این اصل مداخله خواهد کرد. خود قانون ماهوی کیفری نیز محدودیت‌هایی

در مورد دستورالعمل‌های مزبور به وجود می‌آورد زیرا قوانین مربوط به تخلفات کیفری به دلیل «ممانعت از اجرای عدالت» (عدم دادرسی یا بازجویی در پرونده‌هایی که دلیل کافی برای بازجویی و دادرسی وجود دارد) یا «دادرسی افراد بیگانه» تهدید به مجازات می‌کند.

در مورد رویه مربوط به دستورالعمل و نظارت، دلایل کافی وجود دارد که دادستانی کلاً بر اساس استفاده موسع از اختیارات مربوط به هدایت کار فرد فرد دادستان‌ها استوار نیست. نظر عمومی و پذیرفته شده این است که دادستانی باید مبین اختیارات حقوقی باشد و نه اختیارات سیاسی. به علاوه، استدلال می‌شود که مداخله در یک پرونده در عمل ساده نیست زیرا چنین مداخله‌ای با برنامه کلی واگذاری پرونده‌ها که توسط دادسرا تعیین می‌شود، مداخله خواهد داشت. چنین مداخله‌ای همچنین به تخصیص مجدد پرونده‌ها منجر شده و بدینگونه یا با مقدار کار دادستان‌های مافوق و یا با مقدار کار کل دادسرا مداخله خواهد کرد.

علیهذا می‌توان به طرق ظریف‌تری اعمال نفوذ کرد. در عمل، قدرت هر دستورالعمل به اطلاعات وابسته است. بر کسی پوشیده نیست که وزرای دادگستری (همانگونه که توسط دادستان‌های کل یا روسای دادسراها انجام می‌شود) دستورالعمل‌های کلی صادر می‌کنند تا در مورد برخی پرونده‌ها کلاً به دفتر وزیر گزارش داده شود. با این نوع هدایت اطلاعات بر هر دادستان معلوم می‌شود که چه پرونده‌هایی مهم به

حساب می‌آید و از این طریق می‌توان بر تصمیم‌گیری واقعی اعمال نفوذ کرد (زیرا همچنین بر کسی پوشیده نیست که به چه دلیل باید در مورد تصمیم اتخاذ شده در برخی پرونده‌ها باید گزارش داد).

بدینگونه وضعیت جاری، که در عمل نقش نسبتاً مستقل یکایک دادستان‌ها را در رسیدگی به پرونده‌های واگذار شده به آنان نشان می‌دهد. به دلیل حمایت قانون از استقلال آنها نبوده بلکه به دلیل احتیاط در مقابل کسانی است که مجاز به اعمال نفوذ می‌باشند. تاریخ عدالت کیفری آلمان طی حکومت فاشیست‌ها از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵

وجود این احتیاط را توجیه می‌کند. این تاریخ کاملاً نشان می‌دهد که در صورت نفوذ بدون کنترل اهداف سیاسی بر نظام قضائی چه نتایجی را می‌توان انتظار داشت.

از طرف دیگر استدلال می‌شود که رسانه‌های عمومی نقش خطیری در محدود کردن خواسته‌های سیاسی جهت مداخله در چارچوب‌های قضائی بر عهده دارند. رسانه‌های عمومی محققاً فرض بر این دارند که هیچ‌گونه دستورالعمل سیاسی بر مبنای حقوقی استوار نبوده و انگیزه‌های غیرحقوقی و سیاسی را نشان می‌دهد. در نتیجه مناظره جاری پیرامون چگونگی تضمین استقلال دادستان و حمایت موثر از نظام دادرسی در مقابل نفوذ سیاسی، پیشنهاداتی برای اصلاح ارائه شده است. بر طبق ضوابط بین‌المللی مذکور در فوق، انجمن قضاوت و دادستان‌ها تقاضا دارد که:

- هرگونه دستورالعملی که در یک پرونده مداخله می‌کند به طور کتبی به آنها ابلاغ شود.

- در صورتی که به نظر دادستان دستورالعمل اشتباه باشد، وی بتواند نظر خود را به طور کتبی به مافوق بلافصل خود تسلیم کند.

- در صورتی که دادستان اصرار ورزد که دستورالعمل اشتباه است، باید از اجرای آن مبری شود.

- اصولاً حق هدایت پرونده توسط وزیر دادگستری باید لغو شود و به هر حال دستورالعمل‌های واسله وزارت دادگستری باید مشخصاً توسط وزیر یا معاون وی صادر شود. دستورالعمل‌ها باید فقط خطاب به دادستان کل و نه در سطح دادستان‌های پایین‌تر صادر شود.

در پیشنهادات دیگر تقاضا شده است که دستورالعمل‌های خارجی بدون قید و شرط لغو شود (که موافق با توصیه‌های شورای اروپا می‌باشد) و استدلال شده است که

نظارت حقوقی کافی از طریق کنترل‌های داخلی در خدمات دادرسی تامین می‌شود و اینکه لغو دستورالعمل‌های خارجی وزارت دادگستری به ایجاد نظام قضائی مستقل کمک کرده و مشروعیت عدالت اجتماعی را در سطح وسیع ارتقا خواهد داد. در حال حاضر در فرانسه یک اصلاحیه آیین دادرسی کیفری مورد بحث است که به موجب آن دستورالعمل‌های وزارت دادگستری لغو خواهد شد.^۴

۶- کنترل قضاوت شخصی (صلاح‌دید) و ایجاد خط‌مشی‌های عدم دادرسی (دادرسی)

تا آنجا که به اجرای خط‌مشی‌های مربوط به دادرسی و عدم دادرسی مبتنی بر صلاح‌دید و قضاوت شخصی مربوط می‌شود، کنترل و نظارت بر دادستان‌ها محققاً لازم است. تا آنجا که به کنترل و نظارت حقوقی مربوط می‌شود، ضوابط بسیار بالایی به منظور نظارت و کنترل در سلسله مراتب دادرسی تعیین شده است.

در مورد پرونده‌های مهم، سه وکیل در هر پرونده مداخلت دارند: دادستان که پرونده به وی واگذار می‌شود، رئیس دایره و نهایتاً رئیس دادسرا. در صورتی که یک شکایت رسمی به ثبت برسد (مانند پژوهش علیه تصمیم در مورد عدم دادرسی) دادستان کل نیز درگیر خواهد شد.

در بررسی این سوال که آیا رفتار خاصی تخلف کیفری تلقی می‌شود، این مسئله بروز می‌کند که آیا دادستان ملزم به اجرای تصمیمات دادگاه‌های عالی‌تر هست یا خیر (مثلاً اگر نظری نسبت به مسئله شمول قوانین مربوط به تخلف ابراز کرده باشد). دادگاه فدرال نظر داده است که اگر تصمیمات متحدالشکل و موافق دادگاه عالی مقرر بدارد که نوعی رفتار قابل مجازات است، در آن صورت دادستان مجبور به دادرسی پرونده می‌باشد.

علیهذا دادستان باید مجاز باشد تا در این مورد و در مورد نفع و ضرر مدافع مستقلاً تصمیم‌گیری کند زیرا طبق تعریف، موضع دادستان به وسیله قانون تعیین می‌شود (و نه به وسیله تصمیمات قضائی). ولی در صورت فقد راهبردهای روشن و قابل اجرا، اختیارات وسیع مندرج در بندهای ۱۵۳ و ۱۵۴ - الف آیین دادرسی آلمان به رفتار نامساوی منجر خواهد شد. در هلند چنین راهبردهایی خاصه در مورد جرایم مربوط به معاملات مرسوم است.^۵

علیهذا چنین راهبردهایی بین حاکمیت قانون و مصلحت‌اندیشانی که از این طریق قوانین خود را تعیین می‌کنند، وضع دشواری به وجود می‌آورد. آنچه ایجاد چنین خط‌مشی‌هایی را مسئله‌آمیز می‌سازد، اساساً فقد کنترل دموکراتیک و قضائی و به همراه آن

برخلاف نظام‌های حقوقی سایر کشورهای اروپایی، در آلمان دیگر قاضی برای بازجویی کیفری وجود ندارد ولی قوه قضائیه در رسیدگی‌های قبل از استماع نقش بسیار مهمی بر عهده دارد

اختلالات جدی در تفکیک قوا می‌باشد. تا آنجا که به رابطه بین قوه قضائیه و مقامات بازجویی در طول رسیدگی‌های قبل از استماع مربوط می‌شود، قضات در آلمان اجازه بازجویی ندارند.

برخلاف نظام‌های حقوقی سایر کشورهای اروپایی، در آلمان دیگر قاضی برای بازجویی کیفری وجود ندارد ولی قوه قضائیه در رسیدگی‌های قبل از استماع نقش بسیار مهمی بر عهده دارد زیرا قضات در موضعی می‌باشند که می‌توانند آن تصمیماتی را که در طی رسیدگی‌های کیفری توسط پلیس یا دادستان گرفته شده و بر حقوق مدنی شخص مظنون تاثیر می‌گذارد (آزادی، زندگی خصوصی و غیره) کنترل کنند. طبق رابطه خدمات دادستانی و پلیس در آلمان، اصولاً پلیس هنگام بازجویی یک پرونده کیفری تحت سرپرستی دادستان انجام وظیفه می‌کند.

اگرچه پلیس می‌تواند بدون اطلاع دادستانی در مورد یک پرونده کیفری تحقیق کرده و قبل از مطلع ساختن دادستان آن را آماده سازد ولی اصولاً اکثر تصمیماتی که در طی بازجویی اتخاذ می‌شود، خاصه در مورد تفتیش و تصرف، بازداشت قبل از استماع، گوش دادن به مکالمات تلفنی، استفاده از مامورین مخفی و آزمایش خون (DNA) باید با اجازه دادگاه بوده و دادستان به عنوان شخص رابط برای تسلیم پیشنهاد مربوطه به دادگاه و اخذ اجازه عمل می‌نماید. ولی در این موارد پلیس اکثراً با استفاده از مقررات اضطراری اقداماتی را معمول داشته و پس از اعمال اقدامات عفوآمیز پرونده را به دادگاه کیفری یا قاضی ارائه می‌نماید.

علیهذا، رابطه بین پلیس و خدمات دادرسی آنگونه که در قانون پیش‌بینی شده روشن و سراسر نیست. اگرچه طبق

قانون، دادستان مغز متفکر بازجویی کیفری به حساب می‌آید ولی تاثیر زیاد مسائل عملی در اجرای اصل حقایق قانون و نیز اصل هدایت بازجویی‌های کیفری توسط دادستان در دو زمینه تصمیم‌گیری زیر به خوبی معلوم می‌شود.

اول، پلیس محققاً در تعیین کنترل زمینه‌های جرم و انحراف و منابعی که باید به برخی زمینه‌های جرم اختصاص یابد دارای اختیارات بسیاری است و علی‌الخصوص استفاده از تکنیک‌های فعال بازجویی منوط به صلاحدید آنها می‌باشد.

در مورد جرایم بدون قربانی، دلواپسی آن است که آیا استفاده از چنین تکنیک‌های فعال اصولاً باعث شناخته شدن این جرایم می‌شود یا خیر. هنوز هیچ‌گونه پاسخی به این سوال وجود ندارد که چگونه باید در چارچوب قانونی با این «صلاحدید» یا قضاوت شخصی کتمان شده که تابع قانون یا هدایت دادستان نیست،

روبه‌رو شد و دیگر اینکه حتی در مواردی که مظنون شناخته شده است، آشکارا تفاوت‌های زیادی در طبقات مختلف جرم وجود دارد که استفاده از امکانات مختلفی را توسط پلیس ایجاب می‌کند.

دوم، تحقیق درباره رویه بازجویی جرائم به روشنی نشان داده است که دادستان‌ها به ندرت (محدود به جرایم مهم) در قسمت بازجویی رسیدگی‌ها مداخلت دارند.

طبق یافته‌ها دادستان‌ها کار خود را به تصمیم‌گیری محدود می‌کنند یعنی آنطور که گفته می‌شود، آنها «قبل از قضات» قاضی شده‌اند. بدینگونه پلیس عملاً وظیفه بازجویی

از مجرم را مستقلاً به انجام می‌رساند. علیهذا، حتی اگر دادستان به کنترل بازجویی علاقه‌مند باشد، تکنیک‌های جدید بازجویی مانند مامورین مخفی، کارآگاه خصوصی، وسائل کنترل الکترونیکی و وسائل جمع‌آوری و فرآیند فشرده اطلاعات نسبتاً از دادسرا دور بوده و عموماً دادستان‌ها نه برای استفاده از این تکنیک‌ها آموزش دیده‌اند و نه در موضعی هستند که بتوانند آن را کنترل کنند. برای مثال، دادستان‌های آلمان به نظام‌های اطلاعاتی پلیس دسترسی ندارند. به علاوه، با تصویب قانون کنترل جرایم سازمان یافته (۱۹۹۲) به پلیس اجازه داده شده است که

از مامورین مخفی استفاده کرده و در موارد اضطراری مستقلاً اتخاذ تصمیم نماید. آخرین سری روابط، مربوط به آن بخش‌هایی از دولت می‌شود که باید وجوه لازم را برای دادرسی تامین کنند. در آلمان تغییرات مهمی در حال انجام است که محرک آن سیاست کلی دور شدن از نظام مرسوم

اگرچه پلیس می‌تواند بدون اطلاع دادستانی در مورد یک پرونده کیفری تحقیق کرده و قبل از مطلع ساختن دادستان آن را آماده سازد ولی اصولاً اکثر تصمیماتی که در طی بازجویی اتخاذ می‌شود باید با اجازه دادگاه باشد.

تامین بودجه متمرکز برای دادرسی و حرکت به طرف اجرای نظام‌های بودجه‌ای است که به موجب آنها هر دادسرا مسئول بودجه خود می‌باشد. این روش که در آلمان روش «بودجه‌بندی» خوانده می‌شود، محققاً تاثیر قابل توجهی بر بازسازی دادرسی کیفری داشته و بر موضع‌گیری نظری و اجرای اصل حقایق و حاکمیت قانون نیز تاثیر خواهد گذاشت.

پی‌نوشت:

- ۱- جی. برادل. آیین جزایی تطبیقی در نظام‌های جدید، گزارش کنفرانس ISIS، تولوز ۱۹۹۸: ایچ. جی. آلبرخت: «ساده کردن رویه کیفری: مصالحه در خارج از دادگاه - مطالعه تطبیقی نظام‌های عدالت در اروپا، کمیسیون حقوقی آفریقای جنوبی، مقاله تحقیقی شماره ۱۹، پروتوریا ۲۰۰۱.
- ۲- تی. واندریکن. ام. کیلچلینگ (مصححین). نقش دادستان در نظام‌های عدالت اروپا، بروکسل ۲۰۰۰.
- ۳- ایچ. جی. آلبرخت. پیشین.
- ۴- لایحه مربوط به دادرسی جزایی که آیین دادرسی جزایی را اصلاح کرده و در تاریخ چهارشنبه ۳ ژوئن ۱۹۹۸ به شورای وزیران ارائه شد.
- ۵- جی. استورر. آر. وان لون، «هلند راهبردهای شمارشی دادرسی را تصویب می‌کند، «ایام پرجمعیت»، شماره ۱۰ (۱۹۹۹) صفحات ۱، ۴ و ۷.

* رئیس موسسه ماکس پلانک در زمینه حقوق کیفری خارجی و بین‌المللی - فریورگ

